



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

مطالعات علمی و تحقیقاتی در زمینه مسائل و مشکلات و آسیب‌ها

در حوزه‌های مختلف اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و حقوقی

در دسترس است. این مجله به صورت فصلی و به زبان فارسی منتشر می‌گردد.

پشتیبان علمی: دکتر احمد رهنمایی، معاون فرهنگی



پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

○ آیا وضعیت کنونی تربیت دینی را در کشور مخصوصاً در بین نوجوانان دانش آموز مناسب می بینید و آیا ضرورتی برای ایجاد یک تحول در این سیستم تربیتی ملاحظه می کنید؟

● بسیار متشکرم از اینکه این فرصت را در اختیار بنده قرار دادید تا پیرامون یکی از مهمترین دغدغه های جامعه دینی کشورمان، یعنی تربیت دینی در سطح مدارس و به طور کلی در سطح آموزش و پرورش مطالبی را بیان کنم. تحولات خوبی در نظام پرورش دینی و اخلاقی کشور صورت گرفته است؛ البته این تحولات متناسب با روند رو به رشد جامعه ما نبوده و در بسیاری از موارد نوعی جاماندگی و در جازدگی دیده می شود و در بعضی از ابعاد هم هنوز وارد نشده ایم. لذا ضرورت یک تحول و شاید بتوان گفت یک انقلاب فرهنگی، دینی و اخلاقی در سطح کشور محرز است، زیرا تحولات دینی و فرهنگی ما تا به مرز یک انقلاب نرسد و تا از یک پشتوانه دینی و الهی برخوردار نشود، نمی تواند آنچنانکه شاید مقاصد عالی نظام جمهوری اسلامی را در جامعه دینی تأمین کند. بخصوص هر چه که تحولات جهانی، رو به رشد و گسترش باشد، در مجموع تمامی مرزهای جغرافیایی انسانی را تحت تاثیر خودش قرار می دهد و کشور ما هم از این تأثیر پذیری ها مستثنی نیست. طبعاً در مواجهه با یک سری از تحولات جهانی که بیشتر مبنای مادیگرا و بعضاً مبنای انسان مدار دارد ما نیز متأثر خواهیم بود. اما برای ایجاد یک صیانت ایمانی و اخلاقی به خصوص در سطح آموزش و پرورش، قدمی را تاکنون متناسب با این مواجهه سهمگین بر نداشته ایم. و این گلایه هست که مسئولان رده های

بالای آموزش و پرورش کمتر این مسئله مهم را دغدغه فکری خودشان قرار داده‌اند. جا دارد که به صورت جدی به بررسی تاریخچه این تحولات بپردازیم تا در پرتو اطلاعاتی که از گذشته بدست می‌آوریم مبنای یک حرکت و عزم جدی به سوی آینده‌ای روشن را بیابیم.

○ آقای دکتر با توجه به اینکه در آستانه یک تحول جدی در نظام آموزش و پرورش کشور هستیم که برخی از آن به اصلاحات تعبیر می‌کنند، با توجه به حوزه فعالیت شما که بیشتر در آسیب‌شناسی است، می‌خواستیم نظر شما را در خصوص عوامل آسیب‌زایی که ممکن است فراروی اصلاحات باشد و ریشه در درون خود نظام آموزش و پرورش داشته باشد، بدانیم؟

● سؤال، سؤال بسیار مهمی است و طبعاً باید نسبت به جواب آن دقت و تأمل بیشتری شود. البته بر اساس آموخته‌هایی که دارم و احياناً پیشنهادهایی که خواهم داشت به نظر می‌رسد اگر بخواهیم در درون نظام آموزش و پرورش در جستجوی یک سری از مشکلات احتمالی که فراروی تحولات و اصلاحات بنیادین نظام آموزش و پرورش است باشیم شاید بتوان این موانع و یا عوامل درونی را به چند دسته تقسیم کرد: یک دسته از این عوامل مربوط می‌شود به کسانی که به خصوص در بعد پرورش دینی و اخلاقی برنامه‌ریز آموزش و پرورش هستند. دوم مربوط می‌شود به کسانی که مجریان برنامه‌های آموزشی و پرورشی می‌باشند و کاری‌گیری این برنامه‌ها را بر عهده دارند. و بالاخره برخی عوامل را باید در ارتباط با دانش‌آموزانی که تحت این نظام و برنامه‌ها می‌خواهند تربیت شوند جستجو کنیم. در هر صورت موانع رشد تحولات فکری و فرهنگی و تربیتی را چه بسا بتوان به این سه دسته تقسیم کرد و در باب هر دسته به نکات جزئی‌تری اشاره نمود. از جمله در مورد کسانی که برنامه‌ریزان این مجموعه و یا مجریان برنامه آموزشی و تربیتی در نظام آموزش و پرورش هستند می‌توان به مسئله انفعالی برخورد کردن مسئولان، اعم از مسئولان ستادی و صف، در برخورد با جاذبه‌های کاذب غیر دینی یا در مواجهه با بازدارنده‌های اخلاقی و دینی اشاره کرد. وقتی که علاقه‌ها و انگیزه‌های دینی مسئولین در رویارویی با این موانع و یا عوامل شکننده، به انفعال گرائیده می‌شود، نمی‌شود از این مجموعه انتظار داشت که بتواند تحولی را در نظام

تربیتی و بالاخص در باب تربیت دینی و اخلاقی ایجاد کند؛ نفس انفعال منفی در مواجهه با تحولات، شکنندگی می‌آورد و هر کجا رسوخ کند نوعی بازدارنده جدی به شمار می‌رود. وقتی که انسان از درون شکسته شود نمی‌تواند بیرون را آباد کند. انسان ابتدا باید درون شکسته خودش را آباد و اصلاح کند تا بتواند مظهري از اصلاحات درونی را در بیرون به منصه ظهور برساند.

دومین عامل آسیب‌زا در این زمینه این است که ممکن است برنامه‌ریزان ما دل مشغولی خاصی نسبت به امور دینی و اخلاقی دانش‌آموزان داشته باشند، اما وقتی به مسائل تربیتی از جمله مسائل تربیت اخلاقی و دینی به گونه‌ای رسمی و قراردادی نگاه می‌کنند عوامل تربیتی اثر و بازده تربیتی خود را از دست می‌دهد. بعضی از آموزه‌هاست که نمی‌تواند مؤسسه‌ای و نهادی و یا سازمانی باشد. به عنوان مثال اگر بخواهیم به گروهی اخلاق را تعلیم دهیم، تعلیمات و آموزه‌های اخلاقی بایستی قبلاً در رفتار و گفتار و خلق و خوی ما جلوه کرده باشد تا در جان و دل متربی اثر کند. حال اگر ما آمدم و در یک نظام آموزشی همانطور که چند واحد درسی برای ادبیات، انگلیسی، ریاضی، جغرافیا، تاریخ داریم، با توجه به مقتضیات زمان و فضا چند واحد درسی هم برای تعلیمات دینی قرار دادیم، در واقع آمده‌ایم مجموعه آموزه‌های اخلاقی و دینی را در یک چارچوب مؤسسه‌ای و نهادی و سازمانی جاسازی کرده‌ایم. در صورتی که علاوه بر کار سازمانی باید مسائل تربیتی را متناسب با خلق و خوی افراد به گونه‌ای مناسب‌تر نیز القا کرد. درست است که چاره‌ای نداریم جز این که این مسائل را در چارچوب نظام آموزش و پرورش مورد توجه قرار دهیم اما اگر می‌شد علاوه بر آن، خارج از چارچوب نهاد آموزشی، خارج از برنامه ریزی به اصطلاح ساختگی آموزشی، مسائل اخلاقی را به گونه‌ای دیگر القاء می‌کردیم، و در همه زمینه‌ها القاء می‌کردیم و به حدی می‌رسیدیم که به فرض مربی اخلاق ما می‌توانست اخلاقیات دینی یا اخلاقیات انسانی را در ضمن تدریس ادبیات و تاریخ و جغرافیا القاء کند، این امر بیشتر اثر می‌گذاشت. وقتی تربیت دینی و نظام اخلاقی تنها جنبه رسمی به خود گرفت به معنایی که بیان داشتیم سهم کمتری را در نظام آموزشی و پرورشی به خود اختصاص خواهد داد. یک واحد دینی و یا اخلاقی می‌شود در مقابل ۳۰ واحد درسی دیگر، یک مربی دینی و یا اخلاقی می‌شود در مقابل سایر معلمان و این آسیب‌زا است. به نظر می‌رسد قدری باید نگاهمان را از نظر

متدولوژی در ارتباط با تصمیمات دینی و اخلاقی تغییر دهیم؛ در غیر این صورت، نمی‌توانیم آنچنان که شاید و باید شاهد شکوفایی اخلاقی و تربیت دینی فرزندانمان باشیم. می‌توان از فرصت‌های شایسته‌ای که گاهی در ایام فراغت دانش‌آموزان دست می‌دهد، بهره برداری کرد و ضمن اردوهای تربیتی، فرهنگی و سیاحتی دانش‌آموزان، و یا در برنامه‌های صبحگاهی مدارس، و یا در فعالیتهای اجتماعی-هنری و فرهنگی که در مدارس برگزار می‌شود، مسائل دینی را در این زمینه‌ها اشراب کرد و این زمینه‌ها، بهترین فرصت برای آموختن آموزه‌های دینی و اخلاقی است. روحیه تعاون را می‌توانیم از این طریق القاء کنیم. روحیه خدابرستی را به نحو احسن می‌توانیم از طریق مجموعه‌های دانش‌آموزی که در تحت نظارت یک مربی شایسته به جانب معنویت گرایش پیدا می‌کنند در آن مجموعه تقویت کرد. اگر اینچنین مجموعه‌هایی را کنترل کردیم اثر و جاذبه مثبت آن به مراتب بیشتر از این است که تنها به صورت کلاسیک و در کلاس درس، برنامه‌های تدوین و القاء شود. البته من نمی‌گویم اینها نایستی باشد. می‌خواهم بگویم اینها کافی نیست اینها بعضاً می‌تواند به عنوان یک عامل زمینه ساز و یا عامل بازدارنده در تربیت دینی نوجوانان و جوانان، نقش ایفاء کند. فضا بعضاً به گونه‌ای نامساعد است که دانش‌آموز از خود می‌پرسد چرا باید تعلیمات دینی را فراگیرم؟ فراگیری اخلاق و تربیت دینی چه ضرورتی دارد؟ من هر چه بخواهم از پدرم و مادرم می‌گیرم، از تلویزیون دریافت می‌کنم. دیگر چرا وقت خود را صرف یک سری آموزش‌های دینی کنم. همین‌ها برای من بس است! اگر اهل دین باشم به مسجد محل می‌روم دیگر چه دلیلی دارد که در نظام آموزش و پرورش به این مسایل بپردازم؟! ما سیستم را به گونه‌ای تنظیم کرده‌ایم که بازدهی منفی آن بیشتر از بازدهی مثبت آن است. البته من عقیده‌ام این است که به این بخش از تعلیمات دینی و فرهنگی تربیتی در نظام آموزش و پرورش بی‌مهری شده است. باید در متدولوژی آموزشی خودمان تجدید نظر کنیم و ضمن حفظ برنامه‌های رایج از فرصت‌ها به نحو شایسته استفاده ببریم.

مشکل سوم این است که آموزشها و تربیت‌های دینی و اخلاقی ما به صاحبان اصلی و واقعی و شایسته واگذار نشده است. ما بر اساس روابط صمیمانه آمده‌ایم یک سری مهره‌های انسانی را در نظر گرفته، در مواضع حساس قرار داده‌ایم. حالا این فردی که عهده‌دار تربیت دینی و اخلاقی جوانان شده است، تا چه اندازه خودش از این آموزه‌های

دینی بهره‌مند است و تا چه اندازه با متدلوژی آموزه‌های اخلاقی آشنایی دارد، تا چه اندازه می‌تواند عوامل انسانی شایسته را جذب کند، تا چه اندازه می‌تواند از مغزهای متفکر در این زمینه برای برنامه ریزی دقیق استفاده کند، معلوم نیست و چه بسا اصلاً نمی‌داند چگونه به آموزش مسایل دینی و پرورشی و به روحیه معنوی جوانان بپردازد. چون بیشتر، روابط و همگرایی تشکیلاتی یا حزبی حاکم است. لذا یک وزیر وقتی که جای خودش را به وزیر بعدی می‌دهد، گویا سیستم در هم می‌ریزد، البته از آن جهت که ساختار قوی هست و قانونمند هست، خود ساختار نمی‌شکند ولی سیستم انسانی در هم می‌شکند! و در یک فرصت کوتاهی این تغییر و تحولات از مرکزیت نظام به سایر نواحی و بخشها کشیده می‌شود و اثر خودش را بر جای می‌گذارد. متأسفانه ما کمتر ضابطه‌مند فکر کرده‌ایم و کمتر اندیشیده‌ایم که چه کسانی می‌توانند از عهده نیازمندیهای تربیتی، آن هم تربیت دینی - اخلاقی برآیند.

عامل چهارم حکایت از این دارد که متأسفانه به جای اینکه به مسئله آموزش و پرورش و از جمله مسئله آموزش و پرورش دینی و اخلاقی به عنوان یک مسئله انسانی و احیاناً مذهبی و عقیدتی نگاه شود به عنوان یک شغل و منبعی برای درآمد توجه شده است. وقتی ما یک نگاه شغلی به این سیستم و ساختار بیندازیم طبعاً چنین سیستمی بازدهی لازم را نخواهد داشت، چون انگیزه‌ها، انگیزه‌های چندان قوی نیستند. وقتی یک معلم از باب ناچاری، به هر حال چاره‌ای ندارد باید نیازهای خودش را تأمین کند، وارد کار می‌شود حساب می‌کند و تنها با محاسبه‌های مادی‌گرایانه در مقابل وجهی که می‌گیرد تلاش می‌کند و نه در مقابل آن وظیفه دینی و الهی که دارد و نه در برابر آن وظیفه انسانی که بر دوش وی هست. بنده در واقع نمی‌خواهم کسی را مورد ملامت قرار بدهم. یک زمانی بهترین شغل، شغل معلمی بود و در واقع آن چهره‌های شاخص اجتماعی و چهره‌های فرهیخته اجتماعی، کسانی که صاحب اعتبار و منزلت بودند معمولاً در کادر آموزش و پرورش انجام وظیفه می‌کردند. در بعضی از جوامع پیشرفته به دلیل اهمیتی که برای نظام آموزش و پرورش به خصوص در سطوح پائین‌تر قائل هستند، سرمایه‌گذاری‌های کلانی صورت می‌پذیرد تا افراد شایسته بیایند این شایستگان در همین سمت که هستند از نظر مادی تأمین می‌شوند تا نظرشان به جای دیگری نباشد تا احیاناً بخواهند خودشان را از طریق مشاغل دیگر تأمین کنند. ما در برخی جوامع مشاهده

می‌کردیم حتی در دوره‌های پیش دبستانی، کسانی که مربی کودکان خردسال بودند حداقل یک دوره کارشناسی یا کارشناسی ارشد را در روان‌شناسی و یا در تعلیم و تربیت گذرانده بودند. سطوح ابتدایی که کاملاً مشهود بود. اکثریت قریب به اتفاق مسئولان و برنامه ریزان و آموزگاران کسانی بودند که تخصصی در زمینه تدریس ابتدایی داشتند. حداقل دوره کارگاهی را گذرانده بودند و تجربیاتی را به صورت ملموس و محسوس کسب کرده بودند و لذا یاد گرفته بودند که مسئولیت تربیتی آنان مسئولیت خطیری است. یاد گرفته بودند که رشد تحول اقتصادی، فکری، فرهنگی، سیاسی، نظامی، داخلی، بیرونی جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند مرهون و مدیون زحمات آنان خواهد بود و آنان با دوراندیشی خاصی که داشتند وقتی با یک دانش‌آموز برخورد می‌کردند به عنوان یک کودک خردسال برخورد نمی‌کردند، بلکه به عنوان یک مینیاتوری از یک فکر و از یک طرز تفکری که می‌تواند در آینده نظام اجتماعی آنها تحول ایجاد کند نظر می‌کردند. خوب طبعاً وقتی که نگاه به مجموعه انسانی که تحت نظارت و تربیت یک مربی و یا یک معلم قرار می‌گیرد به این صورت دوراندیشانه باشد نشان از انگیزه‌های قوی برای تربیت یک مجموعه انسانی دارد. چه بسا مربی تصور کند که دارد رئیس‌جمهور تربیت می‌کند، دارد وزیر تربیت می‌کند، دارد معاون وزیر تربیت می‌کند، دارد مغزهای متفکر اقتصادی تربیت می‌کند. وقتی که نظر به این صورت باشد طبعاً انگیزه‌ها برای تربیت قوی‌تر خواهد بود. در این صورت مربی فکر می‌کند اگر قدم شایسته‌تری بردارد قطعاً در پیشبرد اهداف و مقاصدی که به کمال جامعه‌اش می‌انجامد سهم خواهد بود. این فرق می‌کند با کسی که از باب ناچاری با چنین مسئولیت‌ستری روبرو می‌شود. اگر چاره‌ای داشت، راه دیگری را انتخاب می‌کرد و اگر می‌دانست وقتی که می‌خواهد برای تربیت دیگران صرف کند جای دیگر صرف کند درآمد و منافع مادی آن بیشتر است قطعاً آن راه را انتخاب می‌کرد. اگر چاره‌ای داشت مسئولیت مربی‌گری را رها می‌کرد. من نمی‌خواهم خدای ناکرده این را به احدی از آموزگاران نسبت بدهم و نمی‌گویم تمامی نیروهای انسانی که در این سمت انجام وظیفه می‌کنند از یک خلق و خوی این چنین برخوردارند. اما می‌خواهم بگویم این خلق و خو که کم آن هم در یک مجموعه تربیتی زیاد است و آنچه که من دیدم نه براساس مطالبی است که در باب این مجموعه از دیگران شنیده‌ام، می‌بینم بعضاً خود این مجموعه انسانی از وضعیت شغلی خود می‌نالند و طبعاً به گونه‌ای

رفتار می‌کنند که اگر چاره‌ای می‌داشتند این پست را رها می‌کردند و جاهای دیگری می‌رفتند. بله این هم یکی از عواملی می‌تواند باشد که به عنوان عامل بازدارنده عمل کند.

عامل پنجم، سیاسی کاری در امر تعلیم و تربیت و استفاده سیاسی و جناحی از مجموعه‌های انسانی، چه در سطح آموزگاران و مجریان امور و چه در سطح دانش‌آموزان، است. این چیزی نیست که قابل کتمان باشد و ما هم از غیب سخن نمی‌گوئیم. در دوران خاصی از انتخابات، حالا یا انتخابات نمایندگان شهرستانها یا انتخابات خبرگان و یا انتخابات خود ریاست جمهوری، ما شاهد بوده‌ایم که خیل عظیمی از دانش‌آموزان تحت تأثیر القانات دبیران خود عمل می‌کنند. این القانات به انحاهای گوناگون صورت می‌پذیرد. برخی را تطمیع می‌کنند، برخی مورد تهدید و یا توییح قرار می‌گیرند و گروهی نیز از تبلیغات تأثیر می‌پذیرند. خوب وقتی از یک مجموعه انسانی که می‌توانند در تحولات آینده جامعه سرنوشت ساز بشوند اینطور استفاده جانبی و سیاسی بشود نمی‌توان امید داشت که از این نظام تحولات سازنده پدید آید. نظام در این صورت خودش از درون خلل دارد، آسیب دارد... چیزی که آسیب خورده نمی‌تواند آسیب‌ها را بر طرف نماید و یا در مقابل آسیب‌ها مقاومت کند.

عامل ششم، غلبه گرایشهای آزاداندیشانه و لیبرالیستی در مسئولین تعلیم و تربیت است که اخیراً در مقایسه با دهه اول انقلاب و نیمه اول دهه دوم بیشتر مشهود می‌باشد. قبلاً وقتی در یک مدرسه و یا نهاد آموزشی حاضر می‌شدیم، دغدغه اصلی مدیران و آموزگاران خوب تربیت کردن بود؛ می‌خواستند قرآن و آموزه‌های الهی به کار گرفته شود. اما به نظر می‌رسد امروزه این دغدغه‌ها جای خودش را با سایر انگیزه‌ها عوض کرده است و بیشتر دغدغه‌ها مادی و شغلی شده است تا انگیزه‌های الهی. طبعاً به انگیزه‌های دین‌مدارانه نیز به دیده تساهل‌آمیزی نگاه می‌شود و این نیست مگر به دلیل آن طرز تفکر آزاداندیشانه و لیبرالیستی که ممکن است بر عوامل تصمیم‌گیرنده در نظام آموزش و پرورش حاکم باشد. وقتی بهای چندانی به آموزه‌های دینی و تربیتی داده نشود این آموزه‌ها کم رنگ می‌گردد. حتماً بایستی از عادات ناپسند آنچنانی و جلسات آنچنانی خبری باشد؛ عاداتی که هیچکدام حاکی از ترویج آموزه‌های دینی و اخلاقی نیست. به هر حال، حاکمیت اندیشه‌های لیبرالیستی بر نظام می‌تواند یکی از موانع تحولات سازنده بر سر راه تربیت دینی شود.

عامل هفتم این است که در باب گزینش مربیان پرورشی از حیث بنیه علمی و فرهنگی دقت چندانی به عمل نمی‌آید. من خودم خاطرم هست که سالهای اول انقلاب به مدارس و دبیرستانها که می‌رفتی می‌دید می‌ریبان پرورشی آنچنان که شاید و باید خودشان از معلومات دینی چندانی برخوردار نیستند. آن زمان طرح مربیان پرورشی از جانب شهیدان رجایی و باهنر تازه مطرح شده بود، اوایلش بود، و البته آن زمان در انتخاب و گزینش مربیان پرورشی بی‌دقتی به عمل نیاروندند. لیکن بتدریج بعضی از موارد را خودم مشاهده کرده‌ام بعضی موارد را هم از دوستان شنیده‌ام که یک مربی پرورشی سطح اعتبار شغلی او خیلی پائین‌تر از مثلاً یک معلم فیزیک است. متأسفانه در بعضی از مراکز به دیده تحقیرآمیزی به آنان نگاه می‌شود! آنها را دست می‌اندازند، مسخره می‌کنند! وقتی می‌خواهند یک برنامه تربیتی اجراء کنند با مشکلات زیادی حتی از جانب خود مدیریت مدرسه مواجه می‌شوند. آموزگاران و دبیران با آنان همکاری نمی‌کنند. برخی حتی دقایقی از وقت کلاسشان را اجازه نمی‌دهند صرف امور تربیتی و فعالیت‌های تربیتی مربیان گردد! و اگر احیاناً حتی دانش‌آموزی (در پاره‌ای موارد) در درسش عقب مانده یا کم‌کاری داشته چنانچه در جلسات و برنامه‌های مربیان پرورشی شرکت می‌کرده است، آن دانش‌آموز از این بابت مورد مذمت قرار می‌گرفته که اینجور مسائل و حشر و نشر با اینجور افراد و شرکت و حضور در این برنامه‌ها موجب شده که شما درس نخوانید! چنین برخوردی روحیه دانش‌آموز را می‌شکند. این در حالی است که مربی پرورشی باید در یک نظام آموزشی سرآمد باشد. شما بدانید حرف‌گزافی نمی‌زنم. در مجموعه آموزشی اگر ۱۰ ماده درسی باشد، نسبت یک مربی پرورشی در مقابل این ده ماده درسی که ده تا آموزگار دارد، نسبت ۱ به ۱۰ است؛ در صورتی که یک مربی خودش به تنهایی باید ۱۰ برابر این مجموعه باشد، تا بتواند از عهده پاسخگویی به حرفها و خواسته‌های آنها برآید. همه آنها در یک جهت شریک هستند که معلم هستند و وظیفه‌شان این است که یک سری چیزهایی را به صورت کلاسیک آموزش دهند. اما یک نفر هست که در واقع می‌خواهد بار پرورشی این مجموعه را بر دوش بکشد. لذا این یک نفر تک و تنها می‌ماند. اگر از آنچنان قدرت و اعتبار و ابهت علمی برخوردار نباشد، زود منقمل خواهد شد. در این صورت می‌بیند که یا بایستی خودش را هم‌رنگ آن مجموعه کند تا صدمه و لطمه نبیند و از لطمات زبانی و احیاناً عملی آن مجموعه در امان

باشد و یا بایستی مقاومت کند و همیشه حرص و جوش داشته باشد و اعصابش درهم بشکند و با اعصاب درهم که نمی‌تواند کاری از پیش ببرد. بعضی از مربیان نیز هستند که چه بسا خودشان از جنبه شخصیتی اعتبار لازم را دارند اما از جنبه تخصصی در ارتباط با مسائل دینی و تربیتی، آن تخصص لازم را ندارند. وقتی مربیان پرورشی گزینش می‌شوند، به نظر من می‌رسد که با تست شخصیت و انواع آزمون‌ها گزینش شوند، تا فردی که انتخاب می‌شود از چنان شخصیتی قوی برخوردار باشد که در ارتباط با دیگران به انفعال کشیده نشود. مربیان همچنین از لحاظ علمی باید در مرتبه بالایی باشند. دانش آموزان همیشه سئوالات و شبهات زیادی دارند که پاسخ آن را از هیچ کسی جز از مربیان پرورشی نمی‌توانند بگیرند، نه از پدر، نه از دوست، نه از دیگران، نه از تلویزیون. تنها در تعامل با مربیان پرورشی هست که می‌توانند جواب سؤالشان را پیدا کنند. لذا مربیان پرورشی باید در سطحی باشند که پاسخگویی شبهات دانش آموزان هم باشد. در صورتی که بنده در بسیاری از مراکزی که رفتم می‌بینم برخی از مربیان سئوالات پیش پا افتاده دانش آموزان را نیز نمی‌توانند پاسخ دهند. این یک لطمه بزرگی است و طبعاً وقتی دیگران می‌بینند که اینها نمی‌توانند از عهده انجام این کار برآیند و اعتبار و قدرت علمی لازم را ندارند، به جای اینکه بهترین وقت را به برنامه‌های تربیتی اختصاص دهند، این برنامه‌ها را در حاشیه قرار می‌دهند. پس می‌شود گفت که صرفنظر از آن جنبه شخصیتی، عدم تخصص کافی مربیان در امر پرورش دینی و اخلاقی می‌تواند مانع و بازدارنده باشد. عامل بعدی (عامل هشتم) این است که ما دانش آموزان خودمان را نسبت به برنامه‌های تربیتی توجیه نکرده‌ایم. دانش آموز هم این برنامه‌ها را یک تحمیل می‌بیند برای خودش. نگاه او به مجریان برنامه‌های پرورشی یعنی به مربیان پرورشی نگاه به مأموران انتظامی است. می‌گویند اینها یک سری عوامل کنترل‌کننده‌ای هستند که می‌خواهند عقاید ما را تفتیش کنند و ما را کنترل نمایند. خوب طبعاً وقتی دانش آموز قدرتی ندارد، تحت نظارت آن مربی کاری انجام نمی‌دهد و خطایی از او سر نمی‌زند، اما چون انگیزه برای خطا کردن در وجود او هست اگر در مسیر دیگری قرار گیرد و زمینه را فراهم ببیند فارغ از حضور و نظارت مربیان، دست به کارهای دیگری می‌زند که اثر سوء آن در مدرسه و در میان دانش آموزان بر جای می‌ماند. توزیع برخی از لوازم و فرهنگ‌گر یا پاره‌ای از اشیاء فسادانگیز که به ساختار تربیتی و اخلاقی دانش آموزان لطمه وارد می‌کند

از جمله این آثار مخرب باشد. برای اینکه تأثیر و تأثر تربیتی به خوبی انجام پذیرد باید تمامی جنبه‌های تربیتی و روان‌شناختی در توجیه دانش‌آموزان مورد توجه و عنایت قرار گیرد. مریی باید خلق و خوی دانش‌آموزان را درک کند و دیدش را نسبت به آنها اصلاح نماید. مجموعه‌ای که می‌خواهد تربیت پذیرد اگر در آن خللی باشد قطعاً تأثیر و تأثر صورت نخواهد پذیرفت.

عامل نهم و شاید آخرین عامل (البته استقرآء تام و یک استقرآء کامل نیست حصر عقلی هم نیست) نابسامانی ارتباطات مرییان، دانش‌آموزان و اولیاء آنهاست. این سه مجموعه، اگر با همدیگر کار نکنند، هر چند دو مجموعه با هم کار کنند و یک مجموعه لنگ بزند، نظام پرورشی در جا خواهد زد و به جایی نخواهد رسید. شما در نظر بگیرید ۳ محوری که هر سه کشش دارند، قدرت جذب دارند، اگر به موازات هم حرکت کنند و با آن قدرتی که دارند به یک سمت و سو بروند حرکت آنها شتاب پیدا می‌کند و زودتر به هدف می‌رسند. اما اگر یکی از این محورها به سمت عکس دو محور دیگر فشار بیاورد و جاذبه ایجاد کند خلل ایجاد می‌شود، حداقلش این است که نمی‌گذارد آن دو مجموعه آنطور که شاید و باید مسیر خودشان را طی کنند. متأسفانه ما نیامده‌ایم ارتباطات انسانی و عملی و تربیتی بین این سه مجموعه را راه‌اندازی کنیم. البته برنامه ریزی خیلی گسترده‌ای باید صورت بگیرد و این ارتباطات باید وسیع باشد. از درون خانه کنترل مثبتی نسبت به بچه‌ها ایجاد شود. از مدرسه یک نظارت مثبتی بر امر تحصیل و تربیت دانش‌آموزان صورت پذیرد و این سه مجموعه مکمل همدیگر بشوند. اگر این مهم سامان نگیرد طبیعتاً به مانع بزرگی تبدیل خواهد شد.

اگر در نظر بگیریم این موانع را که موانع جدی هم هستند، سر راه اصلاحات تربیتی و دینی پدیدار شوند، بیم این می‌رود که اصلاً نظام آموزش و پرورش را دچار بحران کند. البته امیدی هست که بتوان بخشی از این موانع را برطرف نمود و جایگزین آن عوامل سامان بخش را قرارداد، اما این دیگر از عهده مسئولان امر بر می‌آید و از عهده یک یا دو فرد ساخته نیست.

○ مهمترین دشواریها و مشکلات فراروی اصلاحات اساسی بر مبنای ارزشهای اسلامی

کدام است؟

● در این زمینه بنده می‌توانم به چند عامل یا دشواری بر سر راه اصلاحات اساسی در امر تربیت دینی اشاره کنم که البته یک بخشی از این عوامل را در ارتباط با سؤال قبلی بیان کردم و اینجا آن را تکمیل می‌کنم. به نظر من یکی از دشواری‌هایی که با آن مواجه هستیم، یک گونه دنیاگرایی در بدنه نظام اجتماعی است. من باز به خاطر اینکه همکاران خوب خودمان را در نظام آموزش و پرورش مورد مذمت قرار نداده باشم، می‌خواهم عرض کنم که یک قسمت عمده از این نوع دشواری، متأثر از جو عمومی نظام اجتماعی ماست. متأثر از روحیه حاکم بر خواص جامعه می‌باشد. این یک واقعیت است که مردم از مجموعه‌ای از خواص خودشان متأثرند. اگر مجموعه خواص در یک سطح متعالی قدم بردارند، آن افرادی که چشمشان به رفتار و منش خواص است از خواص الگو می‌پذیرند. به نظر می‌رسد که روحیه دنیاگرایی آفت زندگی گروهی از خواص است. ما که داعیه پرورش فکری و دینی و اخلاقی مردم را در سر داریم خودمان باید تربیت یافته باشیم. حالا ممکن است که شما یک گروه کارگران را در نظر بگیرید در یک کارگاه تولیدی، وقتی انگیزه‌هایشان را مورد ارزیابی قرار می‌دهیم می‌بینیم اکثر این انگیزه‌ها بر مبنای دنیاگرایی است. اینجا ممکن است بپذیریم به هر حال زندگی است و تأمین زندگی به عنوان یک اصل مورد توجه این قشر از کارگران و یا کارفرمایان قرار دارد. اما شما ببینید در سطح آموزش و پرورش، البته آموزش و پرورش منظوم یک ساختاری که فعلاً حاکم است نیست. شما با الغاء خصوصیت از ساختار فعلی آموزش و پرورش، حوزه‌های علمیه را در نظر بگیرید. نظام روحانیت را در نظر بگیرید. این که دیگر جای دوری نمی‌رود - خودمان به عنوان یک روحانی - احساس می‌کنیم که دنیاگرایی در نظام تربیتی ما، در بدنه نظام تربیتی و آموزشی ما یک آفت بسیار خانمان برانداز است. آنقدر بزرگ است که می‌تواند اساس فرهنگی و تربیتی جامعه ما را مورد تهدید قرار دهد. اگر بپذیریم که سرنخ‌های بسیاری از حرکت‌های فرهنگی، از نظام آموزش و پرورش ماست. و اگر از این مسیر ما تحت تأثیر یک سری القائات خاصی، یک هواها و روحیات خاص قرار بگیریم مثل این است که ما سر چشمه را گل آلود کنیم قطعاً آبی که از آبشخور این چشمه در بستر سرازیر می‌شود گل آلود خواهد بود. اگر شور کنیم شور خواهد شد و اگر تلخ کنیم تلخ خواهد شد. از این جهت برای ما بسیار حائز اهمیت است که این روحیه دنیا گرایی را در بدنه نظام اجتماعی - فرهنگی خود نپرورانیم و به این روحیه وجهه دینی هم ندهیم.

متأسفانه در موارد فراوانی این روحیه حاکم بوده است. درست است که می‌گوئیم «من لا معاش له لا معاد له» و این یک اصل است، اما هیچ وقت توجیه‌کننده روحیه دنیاگرایی نیست. معاش مگر به قدر کفاف، به قدر اینکه بتوانیم محترمانه زندگی کنیم و دست نیازمان به جانب دیگران دراز نشود. شاید مثلاً اینجا مقداری نقش مادیات حائز اهمیت باشد ولی تا این حد که انسان به زمین مادیات گیر نکند. انسان چشم توقع نداشته باشد از دیگران که لقمه نانی به دهنش برسانند. همین اندازه که به قدر کفاف داشته باشد می‌تواند دنیا و آخرتش را آباد کند و هیچوقت این امر توجیه‌کننده روحیه دنیاگرایی نیست. به نظر من می‌رسد که این دنیاگرایی موجب شده که ما از امور معنوی و اخلاقی تا اندازه‌ای غافل بمانیم و طبعاً خود غفلت از امور معنوی موجب تزلزل بنیادها و هسته‌های مقاومت دینی - اخلاقی است.

عامل دیگر این است که ما در برنامه درسی و آموزشی خودمان به نیازهای معنوی توجه چندانی نکرده‌ایم. آن چه را که انجام می‌دهیم تکاپوی نیازهای مادی و معنوی جامعه ما را نمی‌کند. بنده نمی‌خواهم بگویم که مخالف کمالات علمی و ارتقاء سطح معلومات دانش‌آموزان هستم، خیر، کمال جویی - علم جویی - علم‌طلبی - ارتقاء سطح معلومات با فطرت ما سازگار است. اما شما هم مقایسه‌ای انجام دهید بین آموزه‌های رایج در سطح آموزش و پرورش در جوامع پیشرفته صنعتی و جوامع در حال پیشرفت - آنها ممکن است دوره‌هایی از آزمون و خطا را پشت سر گذاشته باشند و بر اساس آزمون خطا به این نتیجه رسیدند که بیایند متمرکز بشوند جهت تأمین نیازهاشان، آنهم نیازهای آموزشی و مادی خود و لذا هر مربی آموزشی را که گنجانند در نظام آموزش و پرورش خودشان حساب شده گنجانند. ما متأسفانه می‌آئیم از یک نظامی که در یک جامعه پیشرفته صنعتی اثر داشته و اثر آن مثبت بوده می‌خواهیم الگو بگیریم برای جامعه‌ای که در حال پیشرفت هست و می‌گوئیم همه آن مجموعه اینجا بیاید تا ما هم ترقی کنیم! در رشته‌هایی مثل ریاضیات، علوم پایه، فیزیک، شیمی، جبر و مثلثات - مهندسی، شما ببینید که سواد آموزشی از نظر کیفیت چقدر هست، فضای بازدهی این مجموعه از معلومات به چه اندازه است. بازدهی آن ممکن است زیاد باشد اما برای جامعه ما نیست. نهایتاً این بوده است که خیلی ترقی کنید به المپیادها می‌رسید، المپیاد ریاضی، فیزیک، شیمی، اما حاصل این المپیاد چه می‌شود؟ این که دشمنان ما، کسانی که

در واقع در اندیشه به غارت بردن سرمایه‌های کیفی و فرهنگی ما هستند، زمینه‌ها را برای جذب این اندیشه‌ها و مغزها فراهم می‌کنند و ما در داخل مجموعه کارایی خاصی برای این طرز تفکر و استعداد نمی‌بینیم؛ اما این استعداد انبوهی از معلومات را در خودش دارد که اگر برود در یک جامعه پیشرفته غربی می‌تواند نقش گذار شود. در دوره‌ای که در خدمت دانشجویان متعهد اعزامی به کانادا بودیم، در مواردی متوجه شدیم دغدغه فکری آنان این است که وقتی به کشور عزیز ایران برگردند چگونه از اندوخته‌ها و تخصص‌هایشان استفاده می‌شود. دانشجوی ما فارغ‌التحصیل می‌شد و به یک حالت چه کنم گرفتار می‌شد. با یک تزلزل روحی و فکری می‌گفت: خوب با این مجموعه معلومات که ظرف این چند سال در غرب کسب کردم در کشور خودم می‌خواهم چکار کنم، وقتی امکانات بکارگیری این معلومات وجود ندارد من می‌خواهم چکار کنم. خوب بعضاً تحت تأثیر انگیزه‌های ملی و دینی خودشان، حمیت و غیرتشان اجازه نمی‌داد که آنجا بمانند. می‌گفتند به هر حال اگر یک شمع می‌هم هستیم داخل آن مجموعه خودی بسوزیم. ولی بعضاً نه اینطور نبودند بلکه تحت تأثیر یک سری انگیزه‌های دیگری قرار می‌گرفتند. بنده خاطرم هست یکی از بهترین دانشجویان که واقعاً در دیانت زیانزد بود، در تخصص زیانزد بود ایشان در دانشکده مهندسی مک‌گیل دوره دکتری خود را گذراند. رساله دکتری ایشان در خصوص یک آلیاژ مخصوص بود که در ساخت بدنه هواپیما به کار می‌آمد. این دانشجوی متعهد موقعی که فارغ‌التحصیل شد آنقدر دام پیش‌پایش پهن شد که اگر یک مقدار آن دیانت ایشان قوی نمی‌بود و اگر انگیزه‌های دینی وی زیاد نمی‌بود الآن جذب آنجاها شده بود. حالا بعدش، وقتی برگشت چطوری از او استفاده شد؟! فوقش این بود که برود و تدریس بکند و رساله‌هایی در این زمینه‌ها زیر نظر او نوشته شود. من می‌خواهم بگویم ما باید برویم در مجموعه آموزش خود تجدید نظر کنیم، گزینه‌های گوناگونی در ارتباط با مواد آموزشی داشته باشیم، بینیم فعلاً تا دهه بعد چقدر نیاز داریم به این آموزش. تا دهه دوم چقدر نیاز داریم، نه اینکه از هم اکنون سرمایه‌های ملی مملکت را آماده کنیم و در اختیار دیگران قرار دهیم. به نظر من یکی از دشواریهایی که فراروی نظام آموزشی ماست، در واقع همین ناهمگونی و ناهماهنگی بین نیازها و برنامه‌ها است.

مسئله دیگری که تا حدودی می‌تواند در این زمینه ذهنیت مسئولان امر را به خود

جلب نماید، مسئله مربوط به خصوصی سازی نظام آموزش و پرورش است. ببینید باز این را من مقدمتاً عرض کنم که هیچوقت مخالف نظام خصوصی سازی نیستم. هیچوقت مخالف تأسیس مدارس غیر انتفاعی نیستم. حتی فرزندم در یکی از مدارس غیر انتفاعی تحصیل می‌کند و سعی کرده‌ام که در بین این مدارس گزینش داشته باشم. اما آیا خصوصی سازی صد در صد اثر مثبت در نظام آموزش و پرورش ما داشته است؟ آیا ما نسبت به آثار و وضعیت منفی این خصوصی سازی فکر کرده‌ایم؟ تأمل کرده‌ایم؟ ببینید بر اساس قانون هر ولی اجازه دارد که بچه‌اش را در مدرسه خاصی ثبت نام نماید. خوب طبعاً بسیاری از والدین بخاطر دغدغه‌هایی که دارند سعی می‌کنند بچه‌های شان را در مدارس غیر انتفاعی ثبت نام نمایند. در بعضی از شهرها و نواحی ممکن است که انگیزه تأسیس یک مدرسه غیر انتفاعی، مسائل دینی و اخلاقی‌ای بوده که در دیدگان مسئولان امر، مربیان، آموزگاران و مدیران حساسیت خاص خودش را داشته و طبعاً اولیاء هم روی همین حساسیت آمدند و بچه‌هایشان را ثبت نام کردند. اما نظام ما دست یک گروهی را هم در نظام خصوصی سازی باز گذاشته که بتوانند بیابند یک مدرسه‌ای را دایر کنند و بر اساس انگیزه‌هایی که دارند که احیاناً ممکن است انگیزه‌های مادی‌گرایانه هم باشد، یک نظام آموزشی را به اجراء در بیاورند، اما دغدغه آنها تنها پیشرفت علمی و مادی دانش‌آموزان باشد. چه بسا بپذیرند که در مدارس خصوصی و غیر انتفاعی حتی ارزشهای اخلاقی و دینی را جدا کنند و بهایی به ارزشهای دینی و اخلاقی داده نشود. همینکه ما نمونه‌های آنها را در بعضی از شهرستانها می‌بینیم کافی است که به دیده تردید بنگریم و نگران باشیم، خوب حاصل اینچنین مدرسی که آنچنان نظارت جدی روی آن به خصوص در جنبه تربیتی نیست چه خواهد بود.

قطعاً ممکن است پیشرفت تحصیلی بالاتری داشته باشند و فردا بسیاری از مشاغل و مراکز حساس را در دست بگیرند چون سواد آنها بالاتر هست و اعتبار علمی آنها با توجه به آموزش‌هایی که دیده‌اند بالاتر است. خوب معلوم است که وضعیت به لحاظ تربیت دینی و اخلاقی چه خواهد بود و بر چه برنامه‌هایی تأکید خواهد شد. از دشواریهای دیگر تغییرات و تحولات ما که معمولاً از زبان برخی از مسئولین آموزش و پرورش بیان می‌شود این است که فرهنگ و هنر و کلاً نظام فکری و فرهنگی ما بایستی دغدغه تأمین خواسته‌های نسل جوان ما را داشته باشد، اما به این توجه نمی‌شود که این خواسته‌ها

چیست و آیا همخوان با معیارهای دینی و سازگار با آموزه‌های اخلاقی هست یا نیست. ما همین نغمه‌ها را در نظام آموزش و پرورش قبل از انقلاب نیز می‌شنیدیم. اما در نظام اسلامی درست است که باید دغدغه تأمین خواسته‌های نسل جوان وجود داشته باشد، ولی اولاً بایستی این خواسته‌ها ارزیابی بشود، یعنی باید دید که آیا خواسته‌ها خواسته‌های به حقی است؟ آیا به مصلحت نسل جوان ما هست یا نیست؟ اگر فرضاً مجموعه‌ای از دانش‌آموزان و نسل جوان این کشور خواهان این باشند که سیستم آموزشی، سیستم مختلط باشد، دختر و پسر با هم باشند، آیا این یک خواسته صحیح و ارزشی است؟

اگر یک مقداری تأمل در سخن این مسئول نشود و جواب مناسبی به آن داده نشود ما را به این سمت می‌کشاند و به نظرم می‌رسد که تا حدی مسئولین هنری و تحقیقات در وزارت ارشاد و یا در حوزه هنری با توجه به این دغدغه یک‌سری از خواسته‌های نسل جوان ما را به گمان خودشان تأمین کرده‌اند. کنسرت‌های موسیقی آنچنانی، اردوهای مختلط دختر و پسر آنچنانی، و در واقع آن فرهنگ مبتذلی که ما از آن گریزان بودیم و جامعه ما نیز از آن گریزان بود را دارند دوباره زنده می‌کنند!

○ به نظر شما عوامل مشکل‌ساز بیرون و خارج از نظام آموزش و پرورش که می‌تواند روند تحولات و اصلاحات در آموزش و پرورش بویژه از بعد دینی را مخدوش کند کدامند؟

● به نظر می‌رسد که ما در درجه اول معارف دینی مان را خوب تدوین نکرده‌ایم. در قدم اول حوزه علمیه است که مسئولیت این امر را بر دوش دارد و متأسفانه نتوانسته که این وظیفه مهم را آن چنان که شاید و باید به انجام برساند. البته هستند عزیزانی که تمام وقت و تمام همتشان مصروف تدوین معارف دینی است، اما به هر حال درصد آن چنانی نیستند. ما نیامده‌ایم معارف دینی مان را متناسب با بافت و ساختار نظامی که در حال تحول و گسترش است و از جمله آموزش و پرورش، طوری تنظیم و تدوین کنیم و یک پویایی جدی در آن ایجاد کنیم که بتواند پاسخگوی نیازها، مقتضیات شرایط روز و زمان ما باشد. بنده عقیده‌ام بر این است که معارف دینی مان برخوردار از یک سری آموزه‌های ثابت و اصول لایتغیر و جاوید است که همین‌ها دستمایه‌های تحقق تحولات هست و اگر ما به پشتوانه این آموزه‌های ثابت و راسخ متکی نباشیم و به آنها اعتماد نداشته باشیم،

نمی‌توانیم تحولات مان را بر اساس یک همچنین پشتوانه‌ای پی بگیریم در حالیکه باید یک سازمانی را در نظر بگیریم که نهاد و اصلش ثابت است و بر اساس آن نظام تثبیت یافته‌ای را که از منابع دینی و آموزه‌های دینی الهام گرفته است و از پشتوانه وحی برخوردار است بتوانیم بنا نهیم و یک پویایی خاصی را ایجاد کنیم. پویا بودن و متحول بودن معارف دینی ما، هیچ منافاتی با برخورداری معارف ما از اصول شایسته ندارد. من معتقدم که هر پویایی بایستی بر مبنای یک اصولی باشد. شما اگر فیزیک را در نظر بگیرید، تحول و جهش را در ارتباط با مسائل فیزیک می‌بینید و نیز در ارتباط با خود طبیعت هم همین را می‌بینید، اما طبعاً تا یک اصول راسخ و تثبیت یافته‌ای برای همین تحولات پیدا نکنید، یک قواعد تثبیت یافته‌ای برای تحولات فیزیک تدوین نشود و واقعیت آن کشف نشود، نمی‌توانید سایر تحولات را و یا تحولات متداولی را پیدا کنید و تثبیت کنید. به نظر من در درجه اول باید به مسئولیت خودمان واقف باشیم. به عنوان کسانی که مفسر معارف دینی هستیم معارف دینی را متناسب با مقتضیات جامعه خودمان تعلیم بدهیم. این یکی از بایدها است و طبعاً نپرداختن به این باید و کمر خالی کردن از زیر این وظیفه، آسیب زا خواهد بود.

عامل دوم این است که مسئولین آموزش و پرورش و به خصوص مسئولین آموزش و پرورش دینی، درباره‌ای از موارد نسبت به اهمیت و ضرورت آموزه‌های دینی و راهکارهای تربیت دینی و اخلاقی راغب نیستند. صرف این که مثلاً من مسئول خودم در خانواده مذهبی رشد کرده‌ام یا تعلیمات دینی من خوب بوده یا نوشته‌هایی در این زمینه دارم کفایت نمی‌کند. همانطور که قبلاً اشاره کردم بایستی کسانی که این مسئولیت را بر عهده می‌گیرند خودشان توجیه شده باشند و هر راهکاری را متناسب با شرایط و اوضاعی که با آن درگیر هستند ارزیابی نمایند. اگر احیاناً یک راهکاری ده سال گذشته جواب مثبت می‌داد، تحولش این است که امروز با عنایت به شرایط روز از راههای جدیدتری استفاده کنیم. راهکارها می‌تواند متغیر باشد هر چند اصول ثابت است. عمده اشکال ما از جانب مسئولین آموزش و پرورش دینی مان این است که در ارتباط با خود آموزه‌ها و در ارتباط با راهکارهایی که بایستی به صورت تحولی پیش ببرند توجیه نیستند. ممکن است که یک مربی دینی، در ده سال گذشته متناسب با شرایط خوب عمل کرده باشد اما امروزه بایستی متناسب با شرایط زمان حال عمل کند و اگر طبق شرایط

پیش نرود و راهکارها را یکی پس از دیگری تجربه نکرده باشد نمی‌تواند موفق باشد. اینجا مسئله این نیست که ما بگوییم این فرد در گذشته موفق بوده و طبعاً الآن هم موفق است. موفقیت فرد را نباید در یک ظرف زمان محدود دید، بلکه در طول این ده سال گذشته که در این مقام انجام وظیفه می‌کرده اگر متناسب با شرایط موفق بوده او را فرد موفق می‌دانیم، اما شرایط جدید راهکارهای جدیدتری می‌طلبد و وضعیت فرق می‌کند.

عامل سوم عدم اهتمام اولیاء و مربیان نسبت به نهادینه شدن ارزشهای اسلامی از جمله عوامل آسیب‌زای برون‌سازمانی است. از این رو در مراکز تعلیم و تربیت ممکن است نظام ابزاری به کار رود، شرایطی را ایجاد کند و بودجه‌ای را به این امر اختصاص بدهد، ولی اگر اهتمام لازم از جانب والدین و مربیان صورت نپذیرد، طبعاً می‌تواند از این جهت در نظام تربیتی خللی ایجاد کند.

عامل چهارم این است که معمولاً والدین ما، خصوصاً والدین متدین ما - در دهه اول انقلاب این امر کاملاً مشهود است الآن یک مقداری تضعیف شده است - به تصور این که این مدرسه، این دبیرستان، این نهاد آموزشی، تحت نظارت مدیران شایسته و متدین دارد اداره می‌شود، دیگر خودشان را آسوده خاطر می‌بینند و دیگر دغدغه‌ای نسبت به تربیت دینی و اخلاقی فرزندان‌شان ندارند چون می‌گویند بچه‌مان می‌رود مدرسه‌ای که صبح به صبح در آن قرآن خوانده می‌شود، کلاس قرآن دارند، مربی پرورشی دارند، اردوهای تربیتی برگزار می‌کنند و کارها و فعالیتهای اجتماعی و دینی و فرهنگی دارند. یک دغدغه‌ای که فردی مثل رابرت جیرینگه که نویسنده کتاب بسیار ارزشمندی است، خودش یک آمریکایی است و از متن جامعه آمریکا سخن می‌گوید، از واقعیتهای درون نظام آمریکا سخن می‌گوید، یک آمریکایی است که خواهان عزت کشورش است، اما در کتابش با نام «فروپاشی تمدن غرب» که توسط آقای احمد تقی‌پور ترجمه شده، آنقدر آمار و مستدل صحبت می‌کند و مطالب را ارایه می‌کند که انسان وقتی می‌خواند احساس می‌کند که خودش دارد از نزدیک این شرایط را لمس می‌کند. وی در ارتباط با آموزش و پرورش نکته زیبایی را بیان می‌دارد که «دولتمردان ما، سیاست‌بازان ما، نظام آموزش و پرورش ما که متأثر از نظام دولتی ماست، آن قدر تبلیغ کرده‌اند، از طریق اعلامیه‌ها، از طریق بیانیه‌ها، نوشته‌ها، آموزه‌ها که در ذهن والدین جا داده‌اند که شما لزومی ندارد که دغدغه تربیت فرزندان‌تان را داشته باشید، تربیت فرزندان را به دست ما

بسپارید.» این حالت تقریباً دارد بر نظام آموزش و پرورش ما هم حاکم می‌شود. البته عاملی است که از خارج بر این نظام تحمیل می‌شود. شاید در سالهای اخیر بابت رشدی که در ارتباط با تأسیس مدارس غیر انتفاعی شاهدش هستیم بتوانیم نتیجه بگیریم که والدین تا اندازه‌ای از نظام عمومی آموزش و پرورش ناامید شده‌اند و لذا به نظامهای غیر انتفاعی رو آورده‌اند، اما هنوز قشر عظیمی از جامعه ما تصورشان همان تصور گذشته است و لذا دیگر اهتمامی نسبت به نماز بچه‌شان، نسبت به اخلاق و رفتار بچه‌شان، نسبت به آموزه‌های غلطی که احیاناً بچه‌شان می‌گیرد ندارند. خیالشان از این بابت راحت است. کتابی از فرزندشان را بر می‌دارند عکس امام و مقام معظم رهبری و بسم الله الرحمن الرحیم و داستانهای شایسته و اشعار خوب و آموزنده را می‌بینند و خیال خود را راحت می‌بینند. ولی این یک طرف قضیه است. این مواد خشک است. این مواد خشک چه طوری به ذهن بچه‌ها القا می‌شود؟ اگر معلمی خودش عقیده آن چنانی نداشته باشد، باور آن چنانی نداشته باشد، حالا بیاید درس توحید بدهد، درسش درس شرک است. روی این حساب به نظر من می‌آید که غفلت والدین و اولیاء از تربیت دینی فرزندان به اعتبار اعتماد به مراکز آموزشی می‌تواند یکی از عوامل آسیب‌رسان باشد.

عامل پنجم، تأثیر پذیری از عوامل فرهنگی بیگانه است که در محتویات و حتی شیوه‌های آموزشی ما رسوخ کرده است. من دو تا کارگاه آموزشی رفتیم؛ کارگاه دو سه روزه‌ای یکی برای تدوین متون درسی، یکی برای تدریس، هر دو کارگاهش را اصلاً از نزدیک شرکت کردم، ثبت نام کردم در این کارگاهها، کارگاههای خوبی بود. انصافاً زحمت کشیده بودند. مربیان خوبی داشت. آموزندگی خاصی داشت. منتهای مراتب به نظر می‌رسید که اگر این آموزه‌ها را برای یک گروه سنی خاصی که هنوز استعدادهایشان شکوفا نشده، دنیا ندیده‌اند، چشمشان به دهان مربیانشان است و در بچه فکرشان باز است برای پذیرش آنچه که مربیان برایشان القای می‌کنند، اگر همین آموزه‌ها با همین شیوه‌ها بخواهد تدریس بشود، طبعاً همانند سری عوامل فرهنگی بیگانه است که بر شخصیت آنها تأثیر می‌گذارد، در ساختار فکری بچه‌ها و حتی در ساختار ظاهری آنها تأثیر می‌گذارد وضعیت ظاهری، مظهري از همان مظاهر فردی خواهد بود. چرا بنده این عامل اخیر را به عنوان یک عامل بیرونی در نظر گرفتم چون از بیرون دارد تحمیل می‌شود به نظام ما، ما نظاممان می‌تواند بهتر از اینها بشود. این بار فرهنگی دارد از بیرون تحمیل می‌شود.

○ ما دائم مواجه هستیم با تغییر دولتها و تغییر مسئولان اجرائی، و به تبع آن تغییر سیاست‌ها و برنامه‌ها، به نظر شما این تحولات چه تأثیری بر نظام آموزش و پرورش دارد و در این زمینه چه کار باید کرد؟

● چون تصمیم‌گیری از بالاست و اجرا از پایین و این حالت خاص فرماندهی و فرمانبری در کل سیستم از جمله نظام آموزش و پرورش ما حاکم است، طبعاً هر قانونی که وضع شود از مقام ارشد به مقام پایین سرایت می‌کند و ما چاره‌ای جز اجرایش نداریم. ما در اجرای آن قانون که از مقام بالاتر می‌آید لزومی نمی‌بینیم که دنبال ضمانت اجرا بگردیم چرا که طرف تصور می‌کند اگر عمل نکند، بر اساس مکاتبه‌ای که از مقام وزارت رسیده است یا شغلش از دست می‌رود یا خودش در واقع اعتبارش را از دست می‌دهد، یا به هر حال به یک مشکلی گرفتار می‌شود! لذا بدون دغدغه خاطر مسئولیت را می‌اندازد روی دوش دیگران (بزرگترها) و می‌گوید من مسئولیت ندارم. از طرفی بعضی وقتها هم غافل است، نمی‌داند عوارض سوء این آیین‌نامه چه خواهد شد، توجهی به این قضیه ندارد. اگر هم خیلی حاذق و وارد باشد مسئولیتش را می‌اندازد روی دوش دیگران و دقیقاً اجرا می‌کند. چون این نحوه اطلاع‌رسانی در نظام آموزش و پرورش ما حاکم است و البته اختصاص هم به نظام آموزش و پرورش ما ندارد، هر نظامی و هر سیستمی که نظام‌مند باشد، اگر یک فرمانی از مقام ارشد صادر شد، کل بدنه در یک محدوده زمانی خیلی کوتاه از آن تأثیر می‌پذیرد. برخلاف یک مجموعه که نظام‌مند نباشد، در یک مجموعه که نظام‌مند نیست انعکاس یک قانون و یک آیین‌نامه به کندی صورت می‌پذیرد. اما در مجموعه‌ای که همه عوامل چه عوامل انسانی و چه عوامل غیر انسانی در اختیار به اجرا گذاشتن آن قانون و آیین‌نامه‌ای هستند که از مقام ارشد صادر می‌شود، لذا دغدغه‌ای از ضمانت اجرائی نیست در حالی که دغدغه ما بایستی نسبت به محتوایی که می‌خواهد به اجرا در بیاید و نسبت به آیین‌نامه‌ای که می‌خواهد صادر بشود و احیاناً به اجرا درآید باشد و ما در این زمینه بایستی بیشتر دقت کنیم.

من نظرم بر این است که در باب آموزش و پرورش و نظام آموزش عالی مان متضرر شده‌ایم، چرا؟ چون ما یک سری اصول داریم ولی می‌خواهیم حتی آنها را هم تحت الشعاع این تحولات قرار بدهیم، با توجه به حربه‌هایی مثل، قرائتهای جدید که در همه چیز می‌خواهند سرایت دهند، با توجه به روحیه تساهل و تسامحی که بعضاً وجود داشته

در مسئولین ما، در نظام دولت ما که باز آثار خودش را انعکاس داده در بدنه نظام و در کل مجموعه، با توجه به اینها مشاهده می‌کنیم که در بسیاری از موارد تحولات روینایی است، اصلاً این تحولات روینایی ریشه کن است یعنی منجر می‌شود به تحولات زیربنایی و این ما را متزلزل کرده است؛ یعنی ضرری که به ما می‌رسد از همین ناحیه است. باز می‌خواهم شما را به اهمیت تثبیت اصول و ریشه‌های یک نظام واقف کنم. وقتی ما می‌گوییم بایستی یک نظام در حال پویایی باشد. پویایی وقتی معنا می‌دهد که از اصول ثابتی برخوردار باشد. اما اگر پویایی به تحول در ریشه نظام و اصول نظام بی‌انجامد دیگر چیزی نیست، ما صورتهای مختلفی از یک قضیه را مشاهده می‌کنیم؛ ما قطعات و حلقات مختلفی از یک فیلم سینمایی را مشاهده می‌کنیم که هر کدام یک سازی می‌زنند، هر کدام روی یک مطلبی می‌روند، یکی توجیه‌کننده است یکی منع‌کننده! البته این که در مقام راهکارها چه قدر موفق هستیم، این مسئله‌ای نیست ممکن است که بر اساس موقعیت زمانی یک راهکاری یک زمانی جواب مثبت ندهد.

ممکن است یک زمانی شورای عالی انقلاب فرهنگی ما کارآمد باشد، کارآیی خاص و جدی داشته باشد، یک زمانی نداشته باشد. ما متناسب با شرایط آگاهی‌مان، می‌توانیم راهکارها را جدیدتر و متحول کنیم. اما متأسفانه گرایشهای سیاسی، گرایشهای جناحی و بعضاً گرایشهای مذهبی، چون آنها هم شدت و ضعف دارد یکی دارای گرایش مذهبی خیلی قوی‌تر است یک جووری تصور دارد و یکی گرایش مذهبی خیلی ضعیف‌تر دارد یک تصور دیگری دارد؛ شهید رجایی یا شهید باهنر به یک گونه‌ای عمل می‌کردند که تماماً منتهی می‌شد به تثبیت ارزشهای دینی، متعاقباً مسئولینی داشتیم که بر اساس آن عرق دینی، همیت دینی و غیرت دینی که داشتند، آن آیین نامه‌هایی که از ذهنشان تراوش می‌کرد به تثبیت آموزه‌های دینی و فرهنگ دینی می‌انجامید.

بنابراین به نظر می‌رسد که بله ما می‌توانیم با تغییر و تحولات در عوامل انسانی یک زمینه خاصی را برای تغییر و تحولات در نظام فکری و آموزشی به کار بیاوریم، اما به شرطی که یک اصول ثابتی را در نظر بگیریم که این اصول ثابت، اصول من نباشد، اصول من نوعی نباشد، اصول من وزیر نباشد، یا خواسته‌های خیل عظیمی که می‌خواهند از من الهام بگیرند نباشد، این اصول ثابت اگر خواسته‌های بشری باشد، خواسته‌های بشری کف روی آب است. این اصول ثابت اگر اندیشه‌های بشری بشود، اندیشه‌های

بشری کف روی آب است، چرا؟ چون با گذشت زمان تاریخ مصرفش را از دست می‌دهد، با گذر زمان، با عوض شدن مهره‌های انسانی و عوامل انسانی خاصیت خودش را از دست می‌دهد، ارزش و اعتبار خودش را از دست می‌دهد. من به این نمی‌گویم اصل ثابت. متأسفانه آن چه که امروزه حاکم است اصولی است که در اندیشه برنامه‌ریزان ما حاکم است و یا اصولی است که می‌خواهد منعکس‌کننده خواسته‌های متریان ما باشد. اندیشه بعضی از برنامه‌ریزان ما این است که چون جامعه ما در حال پیشرفت است، چون جوامع غربی در حال پیشرفت هستند، ما خواه و ناخواه چاره‌ای جز پذیرش فرهنگ غرب نداریم! این اندیشه غلطی است. ما می‌توانیم در مقابل تهاجم فرهنگی مقاومت کنیم، همان طور که در مقابل هجوم نظامی می‌توانیم مقاومت کنیم، در مقابل هجوم فرهنگی هم می‌توانیم مقاومت کنیم. اما بعضی از مسئولین و برنامه‌ریزان ما می‌گویند ما چه بخواهیم چه نخواهیم تحت تأثیر غلبه فرهنگ غربی هستیم، فرهنگ غربی بر ما تسلط دارد و لذا ما بخواهیم یا نخواهیم بایستی متناسب با آن باشیم. لذا بچه‌های ما از این مجموعه متأثر می‌شوند و آنوقت ما متأثر از خواسته‌هایشان باید عمل کنیم. اگر اصول ما صرفاً خواست من وزیر، یا خواست معاون وزیر باشد و یا اگر اصول ما متناظر با خواسته‌های مجموعه‌ای باشد که می‌خواهم برایشان برنامه‌ریزی کنیم، طبعاً باید شاهد تحول در بسیاری از بنیان‌های اخلاقی و دینی باشیم.

من معذرت می‌خواهم که سؤال شما را به این جهت تغییر دادم که وقتی افرادی یاد گرفته‌اند بر اساس قانون عمل کنند و کسی هم از خودش نمی‌پرسد که این قانون از کجا آمده، می‌گوید از وزیر آمده و وزیر هم، وزیر دولت اسلامی است طبعاً یا ایشان اشتباه نمی‌کند، یا اگر بفهمد اشتباه می‌کند می‌گوید اشتباهش گردن خودش! این مجموعه متضرر می‌شود.

○ یعنی منظور شما این است که مشوری بر اساس اصول دینی برای اصلاحات طراحی شود که بر اساس آن حتی اگر دولت‌ها هم عوض شوند به آن عمل شود؟

● بله، اگر دولت عوض بشود و اگر همان اصل را در نظر بگیرد، اصول که از بین نمی‌رود بلکه مکمل می‌شود مکمل نظرات بعدی می‌شود. حتی اگر افراد عوض بشوند، مهره‌های انسانی جابجا بشوند فرقی نمی‌کند. معذرت می‌خواهم، شما مثلاً شطرنج را

در نظر بگیرید، صفحه شطرنج اصولش ثابت است. این مهرهاست که جایشان تغییر می‌کند ولی اصول ثابت است و اصول تغییرناپذیر است. در نظام آموزشی هم بایستی یک چارچوب ثابتی داشته باشیم. یک خانه‌های ثابتی داشته باشیم، حالا مهرها را عوض کنیم مهم نیست چون اصول عوض نمی‌شود. در این صورت است که ما، هم می‌توانیم آموزه‌های دینیمان را نهادینه کنیم و هم می‌توانیم یک ضمانت اجرایی قوی در کل بدنه آموزش و پرورش داشته باشیم. و هم می‌توانیم یک صیانت فرهنگی ایمانی اخلاقی ایجاد کنیم که مدارس ما در مواجهه با فرهنگ غرب یک برج و باروی مستحکمی بشوند.

○ به نظر شما با عوامل مشکل ساز بیرونی و یا درونی چگونه می‌شود مقابله کرد؟

● به نظر می‌رسد که اولاً بایستی حوزه‌های علمیه و مراکز دینی و فرهنگی ما، بخصوص در تبیین دقیق معارف و آموزه‌های دینی و اخلاقی اسلام مطابق با شرایط و مقتضیات روز و بر اساس کشف سیره تربیتی معصومین (علیهم‌السلام) و بزرگان و مربیان دینی، تلاش نمایند و در صدد انجام این مهم برآیند که آموزه‌ها را هم به نحو احسن و هم به صورت شفاف ارائه بدهند. البته کار شما عزیزان در این مجموعه‌ای که در آموزش و پرورش هستید با توجه به آثاری که بنده مشاهده کرده‌ام نمونه‌ای از همکاری‌هایی است که با مراکز دینی و با حوزه‌های علمیه و از جمله با حوزه علمیه قم داشته‌اید و این جای بسی خوشحالی است که نشان می‌دهد که این وظیفه مورد توجه هست.

راهکار دوم این است که ما ارزشهای دینیمان را حفظ کنیم و در همه سطوح تعلیم و تربیت از آن حراست کنیم. همان طور که حفظ و حراست از ارزشهای فرهنگی و ملی مهم است، بایستی توجه بشود که حفظ و حراست ارزشهای دینی و اخلاقی هم مهم است. ما وقتی صاحب عزت ملی و استقلال اقتصادی و صیانت ایمانی خواهیم بود که ارزشهای فرهنگی دینی هم متناسب با ارزشهای ملی مان حفظ بشود. اینجا برای این کار بایستی طبعاً نیروهای خوبی را جایگزین کرده باشیم. البته بعضی از کارها از عهده من و شما برمی‌آید و بعضی از کارها را بایستی از خدا بخواهیم تا زمینه‌اش را فراهم کند. چون دست ما نیست.

راهکار سوم که از نظر من حائز اهمیت است و خیلی سودمند هم هست و از آن در

جوامع غربی نیز استفاده کرده‌اند، این است که سعی وافر ما باید بر ابراز هویت و شخصیت دینی و اخلاقی در تمام سطوح تعلیم و تربیت باشد؛ بنده اگر یک طلبه هستم هویت طلبگی و هویت صنفی خودم را حفظ کنم. حالا ممکن است هویت صنفی دانش‌آموز یک خانواده مذهبی به محاسن او باشد، به طرز پوشش او باشد، به طرز برخورد با آموزه‌های دینی باشد، به طرز برخورد او با قرآن باشد، به طرز استفاده او از قرآن و فرامین دینی باشد، هر کس متناسب با شرایط اجتماعی خودش می‌تواند به این هویت بها بدهد. نقل این خاطره مفید است: یک وقتی در کانادا رفته بودم به مؤسسه الزهرا، که یک مؤسسه بسیار بزرگی است که تحت نظارت یک روحانی عرب زبان اهل کویت که البته فارسی هم می‌دانست اداره می‌شد. این مؤسسه صرف نظر از مراکز تفریحی و تربیتی که داشت، مدرسه‌ای هم دو سه سالی بود که اداره می‌کرد که حدود ۲۲۰ نفر دانش‌آموز داشت. ایشان تعریف می‌کرد و می‌گفت که روز عید فطر سال گذشته ما این مرکز را تازه تأسیس کرده بودیم و اعلام کرده بودیم که جشن خانوادگی عید فطر در مرکز برگزار می‌شود. از اطراف شهر مردم مسلمان روی آورده بودند به این مرکز که این یک روز جشن را آنجا بگذرانند. طبعاً یک ترافیک سنگین در محل ایجاد کرد و سبب شده بود تا اهالی محل ناراحت بشوند و بروند در شهرداری محل از دست این مؤسسه شکایت کنند. شهرداری محل ما را خواست. ما رفتیم و جریان را توضیح دادیم و از ما تمهید گرفت که از این به بعد، از هفته‌های قبل اطلاع دهیم تا مردم در جریان باشند و احیاناً مراکزی را برای پارک ماشین‌ها در نظر بگیریم یا با سرویس‌های عمومی مثل مترو و اتوبوس و غیره... ببینند به آن مرکز، ایشان گفت وقتی این قضیه گذشت، شهردار رو کرد به من و گفت که شما که اینجا یک مدرسه خیلی نمونه‌ای دارید، از همه مدارس که ما نظارت بر آنها داریم بلا استثنا گزارش‌های خاصی در ارتباط با فساد اخلاقی، حتی زدویندهای آنچنانی می‌رسد، اما از مدرسه شما تا به حال یک گزارش نیامده و نرسیده است، مگر شما چه سیستمی دارید؟ من گفتم که: «همان سیستم آموزشی شما را داریم فقط در کنارش به تعلیمات دینی و اخلاقی بچه‌هایمان بها می‌دهیم. آن شهردار گفت ای کاش مسئولین آموزش و پرورش ما می‌آمدند و از نظام آموزش و پرورش شما الگو می‌گرفتند.» ببینید در یک کشوری که خودتان دوازدهم شاید شنیده باشید و یا طبعاً دیده باشید که وضعیت نا بسامان فرهنگی و اخلاقی پیداد می‌کند و بحران ایجاد کرده، یک

مدرسه‌ای تحت نظارت یک گروهی که دغدغه دینی و اخلاقی دارند اداره می‌شود، اثر ظاهریش این طور می‌کند که حتی کسانی که هم مذهب ما نیستند و حتی دوست ندارند ما به ابراز هویت دینی مان پردازیم این طور می‌گویند. من معتقد هستم که یکی از راهکارها این است که ما تشویق کنیم فرزندانمان را، اولیاء فرزندانمان را تشویق کنند، مربیان متربیان خودشان را تشویق کنند، اصلاً مجموعه مشوق بشود برای این که هویت دینی ما مصون بماند و ابراز بشود. این می‌تواند یکی دیگر از راهکارهایی باشد که مانع از بروز عوامل مشکل ساز بشود.

یکی دیگر از راهکارها این است که ما بایستی دوره تخصصی ویژه تربیت مربیان اخلاق و دینی برگزار کنیم. الآن در آن مجموعه‌ای که ما هستیم، در مؤسسه امام خمینی (علیه السلام)، آمدم فکرمان را به کار انداختیم که خوب است کلاس‌های اخلاق بگذاریم، دوره‌های تربیتی اخلاق دایر کنیم، دیدیم مربی کم داریم. خوب اولین ابزارش، ابزار انسانی است، که مربی اخلاق داشته باشیم بعد دیدیم که مربی اخلاق هم کم داریم، آمدم دوره تخصصی تربیت مربی گذاشتیم برای کسانی که فارغ التحصیل کارشناسی ارشدند. نمونه همین دوره را هم در جامعه الزهرا گذاشته‌ایم برای خواهران جامعه الزهرا که آنها هم فارغ التحصیل کارشناسی ارشد هستند. وقتی دغدغه باشد این دوره‌ها هم باید گذاشته بشود. در نظام آموزش و پرورش هم من می‌دانم هست، یک دوره‌هایی هست، اما آنچنان قوی نیست. حداقلش ۳۰ واحد درسی در باب روش‌شناسی آموزش دینی و اخلاقی باید گذاشته بشود. در باب روانشناسی تربیت دینی باید گذاشته بشود. در ارتباط با اصول و مبانی تربیت دینی باید گذاشته بشود. تا با تخصص کامل وارد شوند.

تأسیس و توسعه مراکز و هسته‌های راهنمایی و مشاوره دینی و اخلاقی دانش‌آموزان نیز می‌تواند مؤثر باشد. در نظر گرفتن معیارهای مطمئن‌تر و قوی‌تر در تأمین و گزینش و استخدام مربیان پرورشی و درج معارف دینی در متون درسی به شیوه حساب شده و دقیق نیز می‌تواند مؤثر باشد.

این هفت راهکار به نظر من می‌تواند راهکارهای سازنده‌ای باشد. حالا در ارتباط با راهکار آخری که مربوط می‌شد به درج معارف دینی در متون درسی به این صورت می‌خواهم خدمت شما عرض کنم که چه عیبی دارد درس فیزیک ما درس خداشناسی

هم باشد؟ چه عیبی دارد که تاریخ ما درس خداشناسی باشد؟ و یک سری دبیران و آموزگاران ما در این زمینه‌ها اهتمام بورزند و حتی کسانی که مسئولیت تدوین متون درسی را دارند، اگر به موازات طرح آن مسائلی که به صورت ویژه در هر درس مورد توجه قرار می‌گیرد، این مسائل را هم مورد توجه قرار دهند، به نظر من می‌تواند راهکارهای سودمندی را به ارمغان بیاورد و بسیاری از عوامل آسیب‌ساز و آسیب‌رسان را از بین ببرد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



ثرو بشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی